**در تهنیت جشن استقلال افغانستان**

**شاه حسینی**

روز پنجشنبه 29 مرداد 1349 ساعت نه و نیم بوقت محلی هواپیمای ما در فرودگاه کابل‏ بزمین نشست.هوا آفتابی و اندکی گرم بود.جناب سفیر کبیر ایران و اعضای محترم سفارت‏ و اغلب دوستان دانشگاهی با چهره‏ای گشاده و لبی خندان باستقبالمان شتافتند.

دانشجویان افغانی که در دانشگاه طهران تحصیل میکنند با دسته گل‏های خوشرنگ‏ و گرمی خاصی که از سجایای مردم این سرزمین است بمن خوشآمد گفتند.کمی در فرودگاه‏ استراحت کردیم.آنگاه بطرف شهر حرکت نمودیم.محل اقامت ما هتل کابل بود.روز دیگر که برای عرض ارادت خدمت جناب آقای فروغی سفیر کبیر شاهنشاه آریامهرکه مردی‏ خلیق و دانش پرور و اهل فضل و کمال است رسیدم.اولین پرسشی که از من کردند،این بود بگو ببینم چه آورده‏ای؟عرض کردم:مقصود چیست؟فرمودند:شعری گفته‏ای؟گفتم:مگر قرار است شعری هم بگویم؟فرمودند:اگر قصیده‏ای در تهنیت جشن استقلال ساخته بودی‏ بد نبود.

اطاعت امر را با همه ناشیگری که در اینکار دارم کلماتی چند بهم انداختم.سر انجام‏ قصیده‏ای در چهارده بیت فراهم شد.و اینکار در مدت دو ساعت انجام گرفت چون می‏بایست‏ ساعت 7 بعد از ظهر در جشن استقلال شرکت کنم و شعر را در حضور اعلیحضرت پادشاه افغانستان‏ بخوانم.این قطعه بسیار مورد توجه آن پادشاه معظم قرار گرفت و از عنایات معظم له بی‏نصیب‏ نماندم.

اگرچه میل نداشتم این ابیات در جائی منتشر شود ولی بنا باصرار دوست فاضل و دانشمند آقای حبیب یغمایی مدیر محترم مجلهء یغما برای درج در آن مجله گرامی فرستادم. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

پادشاها سویت از ایران نشان آورده‏ام‏ وز دیار دوست پیغامی نهان آورده‏ام‏ در مثل گویند از یک نمیگردد بهار من بهار گل به جشنت ارمغان آورده‏ام‏ چند گوهر زی تو آوردم که در گنجینه نیست‏ مهر شه،پیوند دل،آرام جان آورده‏ام

گرچه حدم نیست تا مدح تو چون شاهی کنم‏ لیک اقبال کیان را پشتوان آورده‏ام‏ گر چو عیسی نیاوردم نشان از ملک غیب‏ خوشدلم از شهر ایران شادگان آورده‏ام‏ روز استقلال افغان روز شادی و خوشی است‏ زین سبب از ملک ایران نغمه خوان آورده‏ام‏ زینهار ای کردم افغان بشادی بگروید پاس این روز شما را ترزفان آورده‏ام‏ تا جهان باشد تو باشی ای محمد نام و خوی‏ سویت از ملک برادر مژدگان آورده‏ام‏ مژده آوردم که مانی تا کنی رشک ارم‏ خاک افغان را پیام از ملک جان آورده‏ام‏ گر طرازنده مدیح تو رهی در خاک شد زی تو از روح روانش مدح خوان آورده‏ام‏ از خدا خواهم که تا هست و بود ملک جهان‏ سر خوش و جاوید مانی مهربان آورده‏ام‏ شاد زی ای مردم افغان که روز غم بشد شور مردم را بر این گفته عیان آورده‏ام‏ جشن استقلال جشن شادی و آزادگی است‏ پای کوبی دست افشانی از آن آورده‏ام‏ پادشاها شاد باش و شادمان و شاد زی‏ از برادرت این سخن زی تو به جان آورده‏ام

\*استاد دکتر شاه حسینی به مناسبت جشن استقلال افغانستان بدان کشور عزیز دعوت‏ شد.اشعار آن جناب با توضیحی مجمل که مرقوم فرموده‏اند بنظر خوانندگان ارجمند می‏رسد.اما عنایت و الطاف خاص اعلی حضرت محمد ظاهر شاه پادشاه ادب پرور افغانستان‏ را دربارهء شاعر،باید از خودشان شنید که به نوشتن در نمی‏آید.

مژده‏ای که محرمانه فقط به مشترکین مجله می‏دهیم این است که صله‏ای شاهانه بآن‏ جناب اعطا شده که موجب افتخار جاودانی خانوادگی وی خواهد بود.